

جلسات شرح و تفسیر



حجت الاسلام و المسلمین استاد
محمد جواد حاج علی اکبری



موضوع:

جلسه ۱۱۳ دعای ۲۰ (مکارم الاخلاق)

جلسه ۳۹۱ شرح دعای صحیفہ سجادیه

۱۴۰۳/۰۷/۳۰

- صلوات، فتح باب دعا است
- منظومه‌ی هفتگانه دعای مکارم الاخلاق
- سهم زندگی اقتصادی در تحصیل مکارم
- جایگاه کفایت در زندگی انسان‌ها
- زیست موخّدانه، مبنای رسیدن به حالت استغناء
- قناعت و کفایت؛ موضع عقلانی نسبت به دنیا
- کفایت در حد صیانت از شخصیت
- تدبّر در آیات قرآن، از واجبات مسلمانی است
- مسأله‌ی کفایت در قرآن کریم
- یحیی سنوار؛ برآیند تربیت در پرتو قرآن کریم
- جمالِ نهان، در جلال آیه‌ای قرآنی

صلوات، فتح باب دعا است

این قطعه از دعای نورانی مکارم الاخلاق مثل همیشه با صلوات آغاز می‌شود و هفت درخواست در آن مطرح می‌شود. باز یک منظومه دیگری است در این کهکشان پرستاره، خیلی درخشانده و نورانی است که واقعاً دل می‌برد؛ هم اوج معنا، هم لطافت گفتار، هم فصاحت و تعابیر فوق‌العاده، بلاغت، فصاحت در اوج، آهنگین، و می‌بینید شعرگونه است، خیلی دلنشین است، آن وقت در اوج این زیبایی‌ها، زیبایی معنایی است که دیگر الله اکبر. هم‌چنان که عرض کردیم در پرتو توجه و یاد پیامبر اعظم و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) است، آن هم در عمل به آیه کریمه «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ...»^۲ که فرمان صریح پروردگار متعال است که مؤمنین با حضرت حق و با فرشتگان، در درود

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
ردآمد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَتَوَجَّنِي بِالْكَفَايَةِ، وَسَمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ، وَهَبْ لِي صَدَقَ الْهُدَايَةِ، وَلَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ، وَآمِنْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ، وَلَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا، وَلَا تَرُدَّ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا، فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَلَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا.»^۱

پروردگار متعال به حق سیدالسادین (علیه‌الصلوة والسلام)، صاحب این کلمات عرشی، صحیفه پرنور، نصرت خودش را بر جبهه مقاومت نازل کند و خذلان و رسوایی و نابودی و عذاب و لعنت خودش را بر دشمنان اسلام، آمریکای جهانخوار، صهیونیست‌های تبه‌کار و حامیان‌شان نازل کند.

۱ فرازی از دعای بیستم صحیفه مبارکه سجادیه

۲ آیه ۵۶ سوره مبارکه احزاب



وجود محمد و آل محمد (صلوات
 الله وسلامه عليهم اجمعين). یعنی آنچه که
 دعای ما است، درخواست ما
 است، در عالی‌ترین مرحله‌اش
 در باره محمد و آل محمد (صلو
 ات الله وسلامه عليهم اجمعين) مستجاب شده
 است. بنابراین نوعی الگو
 گرفتن و تأسی هم هست.
 قالب دعا است، شرح مکارم
 اولیاء و شرح جمال اولیاء
 است. در یک چنین موردی
 در واقع آن تأسی و درخواست
 مقامات اولیاء است. چون
 هرچه که این‌جا درخواست
 شده در باره آن‌ها مستقر است،
 محقق است، بالفعل است، آن
 هم در اوج، در کمال. در هر
 صورت هرچه در باره صلوات
 بگوییم باز هم کم است.

منظومه‌ی هفتگانه دعای مکارم الاخلاق

اما این هفت درخواست؛ اول:
 «وَتَوَجِّنِي بِالْكَفَايَةِ»، یعنی تاج
 کفایت را بر سر من بگذار.

فرستادن بر پیامبر و اهل‌بیت
 (عليهم السلام) هماهنگ بشوند، چون
 درود فرستادن بر اهل‌بیت، در
 حقیقت مکمل و متمم صلوات
 بر پیامبر (صلوات الله علیه) است.
 در حقیقت صلوات، صلوات
 جامعه است، چنان‌که مکرر
 عرض کردیم این فتح باب
 دعا است، آغاز گفتگوی
 دیگری است با حضرت حق
 تبارک و تعالی و استفساع
 است، شفاعت‌خواهی است،
 کمک‌خواهی است برای این
 که ان شاء الله آنچه که ما در
 این‌جا درخواست داریم و تمنا
 داریم و دعا داریم ان شاء الله به
 شرف اجابت برسد با دعای
 مستجابی که عبارت است از
 صلوات بر محمد و آل محمد.

علاوه بر این، آنچه که
 درخواست می‌شود از
 فضیلت‌ها، از مکارم و
 زیبایی‌های اخلاقی، فکری،
 عملی، فعلی، تمام این‌ها در
 اوج و در قله متجلی است در

و نه همراه با تو شریکی قبول دارم. من فقط تو را می‌خوانم و تو را دوست می‌دارم و فقط به تو اعتماد دارم و فقط از تو درخواست می‌کنم. کسی دیگر نیست که من از او چیزی بخواهم، جز تو کسی نیست و جز تو کسی را ندارم. پس این هم یک پایان خیلی جالب بر این قطعه از دعای نورانی مکارم. دوستان عزیز عنایت کنید ما تقریباً داریم می‌رسیم به بخش پایانی دعای شریف مکارم.

سهم زندگی اقتصادی در تحصیل مکارم

در بخش پایانی دعای نورانی مکارم یک نکته‌ای خیلی جلوه دارد و آن عبارت است از درخواست‌های اقتصادی. بخش اخیر دعای مکارم اتفاقاً از همین «و تَوْجِنِي بِالْكَفَايَةِ» شروع می‌شود، در همین هفتگانه‌ای که برای شما

دوم: «و سَمِّنِي حُسْنَ الْوَلَايَةِ»، حُسن ولایت و بهترین شیوه اداره آنچه که در اختیار من هست را برای من هموار کن. سوم: «و هَبْ لِي صَدَقَ الْهَدَايَةِ»، هدایت صادقانه را روزی من قرار بده، به من کرامت کن. چهارم: «و لَا تَفْتِنِّي بِالسَّعَةِ»، من را با داشتنی‌ها، با وسعتی که به من می‌دهی امتحان نکن. این جا فرمودند مخصوصاً وسعت مالی که حالا عرض خواهیم کرد. پنجم: «و اَمْنَحْنِي حُسْنَ الدَّعَةِ»، به من یک زندگی روان و روبراه را لطف کن. ششم: «و لَا تَجْعَلْ عَيْشِي كَدًّا كَدًّا»، زندگی من را در سختی‌های پی‌درپی قرار نده. هفتم: «و لَا تَرُدْ دُعَائِي عَلَيَّ رَدًّا»، دعا و درخواست من را به سوی من برنگردان.

بعد یک جمله لطیفی دارد؛ «فَإِنِّي لَا أَجْعَلُ لَكَ ضِدًّا، وَ لَا أَدْعُو مَعَكَ نِدًّا». آخر من نه برای تو ضدی قائل هستم

فهرستی از این درخواست‌ها مربوط می‌شود به زیست اقتصادی و زندگی معیشتی. معنایش این است که سهم زندگی اقتصادی در تحصیل مکارم، سهم آن در زمینه‌سازی برای رشد اخلاقی، سهم آن برای بهزیستی معنوی، سهم آن برای داشتن یک ارتباط مناسب با خدای متعال، سهم آن در ترتیبات اخلاقی در زندگی با سایر انسان‌ها خیلی زیاد است، معنایش این است، مطلب خیلی مهم خاصی است، لذا این جا که امام (علیه‌السلام) دارند کم‌کم سفره دعای مکارم را جمع می‌کنند، توجه دارند به سفره زندگی ما. یک فهرستی را در این جا می‌آورند که معلوم می‌شود این‌ها در تأمین سعادت و خوشبختی دنیایی و آخرتی ما به همدیگر گره خورده است، از هم قابل جداسازی نیست.

خواندم دیدید، چند مورد آن صریح است، در درخواست‌های مربوط به حوزه اقتصاد زندگی است. فعالیت‌های اقتصادی، اخلاق اقتصادی، منہاج و روش اقتصادی، زیست اقتصادی. این‌ها آمده است. حدوداً در این قسمت پایانی که خیلی هم طولانی نیست یازده جا به این مسأله اختصاص پیدا کرده است. می‌شود بیشتر هم گفت، بعضی‌هایش احتمال طرفینی است، من آن‌ها را که گذاشتم کنار حدوداً یازده مورد درخواست مربوط می‌شود به معیشت و اقتصاد و زندگی و کارگشایی در زیست اقتصادی. این نشان‌دهنده چیست؟ شما می‌بینید در سپهر مکارم اخلاق و مرضی‌الافعال که امام (علیه‌السلام) دارد بزرگی‌ها، کرامت‌ها، درخشندگی‌های اخلاقی را درخواست می‌کند، در جایی که حضرت دارند فضیلت‌ها را از خدای متعال می‌خواهند، این جا یک

و زندگی اقتصادی، تأمین نیازمندی‌های جاری زندگی، اهمیت آن بسیار زیاد است. البته مخفی نماند، قبل از این هم در همین دعای شریف مکارم نمونه‌هایی را در این زمینه داشتیم. خاطرتان هست مثلاً یک جا حضرت می‌فرمودند بیشتر روزی من را وقتی به من برسان که من پیر شدم. آن جا ما یک بحثی کردیم که بعضی از دوستانی که در جلسه بودند برای آن‌ها خیلی جالب بود. بیشترین رزق من و وسیع‌ترین رزق را برای من زمانی قرار بده که من پیر شدم. این نکته خیلی عالی است و پیام خاصی داشت که آن وقت یادتان باشد من دلالت‌های این جمله امام (علیه‌السلام) را غیر از تدبیر شخصی در حوزه حکمرانی بیان کردم، گفتم امام دارد پیام می‌دهد؛ کسانی که مسئولیت اقتصاد جامعه و تدابیر معیشت مردم دست شماست، به گونه‌ای

سعادت‌ی که در اسلام در باره‌اش گفتگو می‌شود، در قرآن کریم گفته می‌شود، در کلمات اولیاء گفته می‌شود، آن خوشبختی خودش جامع است، و خوشبختی جامع عبارت است از خوشبختی دنیا و آخرت، این‌ها از هم تفکیک‌ناپذیر هستند، لذا آن بخشی که خیلی آشکار است، مربوط می‌شود به همین زندگی دنیایی ما، می‌آید در محور درخواست‌ها و دعا‌های حضرت، چون سهم این بخش از زندگی در سعادت‌آفرینی و تأمین سعادت انسان‌ها، سهم قابل توجه و بالایی است. این مباحثاتی هم دارد، حالا بحث‌های مبنایی دارد که اکنون ما در مقام آن نیستیم، بحث‌های نظری دارد که در مقام آن نیستیم، اگر یک وقت لازم شد به مناسبت من اشاراتی خواهم داشت. در جغرافیای سعادت انسان، آن بخش مربوط به معیشت

آینده خودشان را می‌بینند. این منحصر به بخش پایانی دعای مکارم الاخلاق نیست. در بخش‌های قبلی هم به مناسبت‌هایی حضرت به این مسأله پرداختند که یک نمونه‌اش را من الان خدمت شما گفتم، اما در این بخش پایانی تراکم دارد یعنی یک دفعه می‌بینید در یک قطعه نسبتاً کوتاهی یازده مورد صریحاً راجع به معیشت و زندگی مادی و سفره زندگی و اقتصاد و این چیزها است. این معنایش این است که امام (علیه‌السلام) می‌خواهند بگویند آن که مکارم اخلاق را تیمم می‌کند، به آن جلوه می‌دهد، تثبیت می‌کند، وضعیت معیشتی است، و خدایا من این‌ها را از تو می‌خواهم. پس این یک توضیح بود راجع به این بخش که یادتان باشد تا بعد. حالا ما ان شاء الله قطعه قطعه که برسیم هر کدام را به مناسبت خدمت عزیزان توضیح

تنظیم کنید که وقتی مردم به سن بزرگسالی و کبر سن و به اصطلاح بازنشستگی فعلی رسیدند، آن جا درآمد و دارایی‌هایشان به مراتب بیشتر از درآمدشان در دوره جوانی باشد.

هم‌اکنون وضعیت بازنشسته‌های ما اصلاً وضعیت خوبی نیست. آن‌هایی که سر سفره دولت هستند، دیگران هم که باید از تسهیلات مربوط به بزرگسالی بهره‌مند باشند. این یک اشکال بزرگی است که ما الان با آن مواجه هستیم. همان وقت من تحلیل آن را عرض کردم که این مضایق اقتصادی و دشواری‌های اقتصادی در سنین بالا، در سنین بزرگسالی چه آسیب‌هایی از نظر سیر و سلوک و اخلاق و معنویات و حرمت و جایگاه و شأن و منزلت و... می‌زند. ده‌ها نکته را آن جا گفتیم. همچنین بازتابی که در زندگی جوان‌ها دارد، چون در سیمای بزرگ‌ترها

این از آن جاست. در غدیر، پیامبر اعظم (صلوات‌الله‌علیه) برای امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) یک عمامه متفاوتی بست. غرض این که این کلمه تاج این جا استعاره گرفته شده برای یک مطلب بسیار جذاب و آن عبارت است از کفایت. می‌فرماید تاج کفایت را بر سر من بگذار. این چنین درخواستی این جا مطرح شده است.

لذا این‌جا ما باید بینیم کفایت چیست، چون شاید زیباترین لباس‌ها آن است که باید برای حساس‌ترین بخش بدن ما باشد. بالاخره آن آراستگی و جمال و این‌ها در لباس است، حالا بگذرید از این که اخیراً شماها چیزی سرتان نمی‌گذارید، قدیم‌ها می‌گذاشتند، کلاه از سر همه‌تان برداشتند. می‌خواهند عمامه از سر ماها هم بردارند ولی زورشان نرسید. آن رژیم ستم‌شاهی برداشتند، و الا اگر

بدهم عنایت خواهند داشت.

جایگاه کفایت در زندگی انسان‌ها

و اما این هفت درخواست که این جا مطرح می‌شود و اتفاقاً بخشی از آن درخواست‌های اقتصادی هم هست، اولی‌اش این است که فرمود: «و تَوْجِنِي بِالْكَفَايَةِ». چقدر تعییر لطیف است. کلمه «تَوْجِنِي» از تاج است، «تَوْجِنِي» یعنی بر سر من تاج بگذار. به همین معنای استعاری که شما در ذهن شریف‌تان هست. تاج علامت چیست؟ تاج جمال است، شرف است، سیادت است، بزرگی است. «الْعِمَامَةُ تَيْجَانُ الْمَلَائِكَةِ»^۳ می‌گویند عمامه تاج فرشته‌ها است، این ارثیه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) است که به جامعه طلاب و روحانیون رسیده است که باید خیلی قدر این را بدانند،

عکس‌های باباهای ما را ببینید، همه‌شان کلاه‌های خیلی جالبی می‌گذاشتند، خدا رحمت کند، پدربزرگ ما یک کلاه پوستی خیلی خوشگلی می‌گذاشت. آقا جان‌مان زمستان‌ها می‌گذاشتند، تابستان‌ها نه، ولی پدربزرگ ما همیشه داشت. یک عکس داریم که جدمان هم هست، آن‌ها هم کلاه داشتند، آن‌هایی هم که کنارشان ایستادند همه با کلاه بودند. می‌دانید چقدر سلامتی را تأمین می‌کند، قدیمی‌ها خیلی حواس‌شان بود، می‌دانستند اگر کلاه داشتند، غیر از زیبایی‌اش از جهت مثلاً کرامت و این‌ها، چقدر از جهت سلامتی مؤثر است. حالا بروید مطالعه بفرمایید، یکی کمرشان را می‌بستند، شال داشتند، بابا بزرگ‌های ما همه‌شان شال داشتند. یعنی هم کلاه داشتند، هم شال داشتند هم جوراب‌شان از این جوراب‌های ما نبود، پاپوش

خیلی نمدی محکمی داشتند و کفش هم کفش‌های طبیعی بود، آن وقت سالم بودند، صد سال، صد و خرده‌ای سال، نوعاً همه‌شان عمر می‌کردند، عمرهایشان هم همه به سلامت بود. غیر از تغذیه و هوا و فعالیت، همه‌شان کار می‌کردند، کار جسمی داشتند، غیر از این توجه‌شان به این چیزها هم بود. آن وقت خانم‌ها هم که پوشش سرشان به صورت حجاب شرعی تأمین کننده هر دو جهت است، یعنی برای‌شان جلال هم است، چون خانم‌ها جمال‌شان نباید بازاری بشود، جلال‌شان باید آشکارسازی بشود. آن وقت جلال‌شان به حجاب‌شان است و حجاب هم اصلش مربوط به سر است که برای‌شان واجب است. بنابراین هم حجاب شرعی هم سلامتی، هر دو در این پوششی است که

خدمت‌تان گفتم. آن‌ها که به صورت طبیعی حکم شرعی دارند، آقایان هم به آن‌ها پیشنهاد شده بود که این‌ها هم داشته باشند. حالاً نه این که واجب باشد، برای‌شان مستحب است، برای‌شان می‌شود تاج، حالاً یکی کلاه بود، خیلی پیشرفته‌شان این بود که سلاطین و این‌ها به عنوان نماد سلطانی و امثال این‌ها می‌گذاشتند. در ارتش، در جاهای دیگر هم می‌بینید، این کلاه نمادی است برای مأموریت بزرگی که دارند و مثلاً شرف انتسابی که به نیروهای مسلح دارند.

این جا امام (علیه‌السلام) این تاج را به استعاره گرفته و درخواستش می‌کند، با چی؟ با یک امر معنوی. حضرت نظر مبارک‌شان این است که کفایت در زندگی انسان‌ها اهمیتش این است، مثل تاج است بر سر سلاطین، مثل

برای‌شان تعریف شده است. البته جریان غرب‌زده رضاخانی از سر این‌ها هم سعی کرد بردارد، باز کلی آسیب به آن جلال‌شان زد، جمال‌شان را در معرض تاراج قرار داد که بماند، بعد هم سلامتی‌شان را در معرض خطر قرار داد. خانم‌هایی که حجاب برمی‌دارند بیچاره‌ها سلامتی خودشان را هم در معرض خطر قرار می‌دهند. نمی‌دانم انواع سرطان پوستی و آفتاب و مخصوصاً برای پوست خانم‌ها هم آسیب آن خیلی بیشتر است.

خانم‌های متدین و عاقل محفوظ هستند، این‌ها به این چیزها توجه دارند. هم متشرع هستند، هم خردمند هستند. می‌دانند در حکم حجاب حکمت‌ها است، حالاً یک بخشی از آن مربوط به آن بحث‌های اجتماعی است، حکمت‌های دیگری هم دارد. از جمله همین است که

کنم. خیلی این چیز جالبی است. این می‌شود استغناء، حالت استغناء داشته باشم. این یک امر کاملاً روحی، روانی و باطنی است، کاملاً مسأله معنوی است. یعنی از جهت باطنی و از جهت روحی حالت من نسبت به دارایی‌ها، بهره‌مندی‌های این جهانی دیگران که مال‌شان است، برای من مهم نباشد دیگران چی دارند، جمال‌شان است، چه اهمیتی دارد، داشته باشند. خلاصه گفت ارزانی‌شان. مقام‌شان است، مقامات ظاهری، دنیایی، چه اهمیتی دارد، ارزانی‌شان. شهرت‌شان است، ارزانی‌شان. اصلاً برای من مهم نباشد دیگران چی دارند. این حالت می‌شود حالت استغناء. «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ»^۴ فرمود پیغمبر به این‌ها بگو کل بهره‌هایی که یک نفر یا همه‌تان از دنیا می‌گیرید خیلی کم است،

عمامه است بر سر حکیمان و فقهاء. اصلاً می‌گوید: «وَتَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ» تاج کفایت را بر سر من بگذار. می‌بینید چه تشبیه و استعاره دلنشین و زیبا و نغزی است که نشان می‌دهد کفایت در زندگی انسان‌ها چه جایگاهی دارد. بنابراین حالا ببینیم کفایت چیست که امام (علیه‌السلام) این گونه در باره‌اش صحبت کرده است و درخواستش می‌کند.

عزیزان عنایت داشته باشند کفایت یعنی استغناء، دو معنا دارد. هر دو را به شما بگویم، البته معانی دیگری هم دارد ولی به نظرم با این سیاق همین دو معنا خیلی نزدیک است، و الا معانی دیگر هم به نظر می‌رسد. آن معنایی که این جا خیلی برجسته است، یعنی من برسم به آن نقطه‌ای که طبع من و روح من به قوتی برسد که نسبت به دارایی‌های مادی دیگران احساس بی‌نیازی

به حق حقیق به خدای متعال و به حقایق آسمانی، وقتی چشم تو به روی حقیقت باز شد، عالم دنیا که عالم مجاز است، عالم فانی است، «کل مَنْ عَلَيهَا فَاَن»^۵ این را به خوبی می‌بینی، بنابراین نسبت به او احساس شما می‌شود یک احساس استغناء. این اسمش هست کفایت، کفایت روحی. این پس شد یک معنا. «وَتَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ». خدایا من از تو این را می‌خواهم.

قناعت و کفایت؛ موضع عقلانی نسبت به دنیا

در روایات ما کلمه کفایت با کلیدواژه قناعت هم آورده شده است. با کلمه قناعت که خیلی فوق‌العاده است، البته ما در فارسی می‌گوییم قناعت، یعنی همین طور با کسره می‌گوییم ولی دقیقش قناعت است. حالا با قناعت

۵ آیه ۲۶ سوره مبارکه الرحمن

«قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» این خیلی کم است. یعنی تمام ثروت ثروتمندها روی هم دیگر انباشت بشود، از نگاه قرآن و از نگاه خدای متعال خیلی چیز پیش پا افتاده و کم و بی‌ارزشی است. سرش هم این است که هر چیزی که این‌ها دارند در واقع ندارند.

حالا دو جمله بعد یک چیز دیگری را حضرت یادآوری می‌کنند، می‌گویند چیزی ندارند، جزء مسئولیت، جز گرفتاری، جز پاسخگویی، جز خطرها، این‌ها است. حالا اصل مسأله یک امر باطنی و درونی است.

زیست موخّدانه، مبنای رسیدن به حالت استغناء

مبنای حالت استغناء چیست؟ مبنای آن زیست موخّدانه است، یعنی تو وقتی تربیت توحیدی شدی، روح تو متصل می‌شود

عین حماقت است، عین
 جهالت است. کسی که حریص
 به دنیا است و به آنچه که
 خدای متعال به او کرامت کرده
 قانع نیست و حالت اکتفاء و
 حالت کفایت در روحش، در
 روانش، در شخصیتش وجود
 ندارد، حالت طمع و حرص
 در او وجود دارد، این افتاده در
 دام حماقت و جهالت. هرچه
 هم برود جلوتر حماقت
 و جهالتش بیشتر می‌شود.
 چنانچه آن کسی که صاحب
 کفایت و استغناء است، هرچه
 جلوتر برود خردمندی او
 بیشتر می‌شود. این مسأله
 قاعده است. البته بحث آن
 باید در جای دیگر شرح
 بشود که من الان نمی‌خواهم
 بیشتر از این به آن پردازم.
 پس این یک معنا است،
 حکایت از یک روح قوی دارد،
 این جا قوت روح می‌خواهد.
 روح قوی، عزت نفس، این‌ها
 کلیدواژه‌هایی است که این

و قنوع در روایات ما آمده
 است که این هم خودش
 خیلی معنای جالبی دارد.

این قدر مسأله برجسته است
 که انسان به آنچه که خدای
 متعال به او داده به همین مقدار
 قانع باشد و این یعنی رضایت
 از خدای متعال، راضی باشد
 به همان چیزی که خدای
 متعال به او داده است، فارغ از
 کم و زیاد آن، حالتش حالت
 رضایت باشد. این رضایت
 یا همان استغناء، نتیجه‌اش
 این می‌شود که این شخص
 نسبت به مسائل دنیایی حالت
 حرص و طمع ندارد. چون
 نقطه مقابل این کفایت و
 نقطه مقابل آن قناعت رفتار
 خردمندانه با دنیا است. وقتی
 شما دنیا را شناختی، موضع
 عقلانی نسبت به دنیا چیست؟
 قناعت و کفایت است. عاقل
 این گونه است، والا حماقت
 است، حماقت چیست؟ حرص
 و طمع است. حرص و طمع

رنجورتر هستند، هرچه بیشتر داشته باشند غم‌آلودتر هستند، هرچه بیشتر داشته باشند ترس بیشتر در وجودشان هست، هرچه بیشتر هم داشته باشند باز سیر نمی‌شوند. طمع‌شان بیشتر است، هرچه بیشتر هم داشته باشند بخل‌شان بیشتر است. این‌جا رذالت‌های اخلاقی پی‌درپی آن‌ها را می‌گیرد. لذا مسأله کفایت عجب مطلب بزرگی است، حکایت از اجلال و سیادت و بزرگی است ولو بهره‌ای که به حسب ظاهری و مادی دارد، بهره در مقایسه با دیگران بهره اندکی باشد، ولو بهره‌اش اندک باشد. حالا اگر بهره‌اش زیاد هم باشد باز برای او اهمیتی ندارد. مال دیگران برای او مهم نیست تا چه برسد آن که وصل به خودش هست.

امام باقر (علیه‌السلام) فرمودند:
 «مَنْ قَنَعَ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ، فَهُوَ
 مِنْ أَغْنَى النَّاسِ»^۶ ثروتمندترین
 الکافی: ۲/۱۳۹/۹

جا استفاده می‌شود و آن طبع بی‌نیاز و خلاصه این تاج پرافتخار قناعت است که کمترین اعتناء به مال‌داران ندارد. هرچی داشته باشند هیچ به چشمش نمی‌آید، اصلاً چشم او را نمی‌گیرد تا برسد به دلش. اصلاً به چشمش هم نمی‌آید، گاهی دلش هم برای آن‌هایی که دارند می‌سوزد. دقت می‌فرمایید؟ تازه دلش هم برای آن‌ها می‌سوزد. نه تنها چشمش را پر نمی‌کند، تا چه برسد بخواهد دلش را مثلاً بگیرد، اصلاً به دل او نمی‌رسد.

بنابراین کسانی که گرفتار طمع و حرص هستند، گرفتار یک بیماری بسیار خطرناکی هستند که مبنای آن حماقت و جهل است، نشناختن حقیقت دنیا است، نشناختن آخرت است، نشناختن خدای متعال است و حاصل آن یک زندگی پر از رنج، بدبختی و بیچارگی است، هرچه بیشتر داشته باشند

از مرکب، چقدر کافی است؟ از مسکن، چقدر کافی است؟ همان مقدار مختصری که کفایت می‌کند، اگر تو را آرام نمی‌کند و حالت استغناء را در تو به وجود نمی‌آورد «فَلَيْسَ شَيْءٌ مِّنَ الدُّنْيَا يُغْنِيكَ» هیچ چیزی در این دنیا تو را آرام نخواهد کرد. یعنی همه دنیا را هم به تو بدهند، باز می‌گویی هل من مزید؟ دنبال بقیه‌اش هستی. تعبیر خیلی تعبیر فوق‌العاده‌ای است. این هم بیان حضرت موسی الکاظم (علیهما السلام) بود که جان عالم به قربانش. پس این شد یک معنا.

کفایت در حد صیانت از شخصیت

معنای دوم یک معنای پایین‌تری است. یک مقدار سطح معنای «وَتَوْجَنِي بِالْكَفَايَةِ» مطلب را بیارید پایین‌تر، یک مقدار بیاید پایین‌تر این می‌شود که خدایا من را به داشتن

مردم آن کسی است که به آنچه که خدای متعال به او روزی کرده قانع باشد. این قناعت یک امر باطنی، روحی و روانی است. یک روایت هم از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) بشنویم. حضرت فرمودند «إِنْ كَانَ يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ فَأَدْنِي مَا فِي الدُّنْيَا يَكْفِيكَ»^۷ حضرت فرمودند اگر آن چیزی که کار تو را راه می‌اندازد و کفایت امر تو را می‌کند، این برای تو حالت غناء داشته باشد، یعنی تو را بی‌نیاز کرده باشد، اندکی از دنیا برای تو کافی است. یعنی اندکی از آن را که داشته باشی خیال تو راحت است. «فَأَدْنِي مَا فِي الدُّنْيَا يَكْفِيكَ» اما اگر نه، این جور نشد، «وَإِنْ كَانَ لَا يُغْنِيكَ مَا يَكْفِيكَ» آن مقداری که برای تو کافی است از خوراک، چقدر برای انسان کافی است؟ از پوشاک، چقدر کافی است؟

(علیه السلام) برمی آید و دور نیست. «وَتَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ» خدایا این را برای من تأمین کن، در زندگی ام این مقدار را من داشته باشم که من را کفایت کند از این که بخواهم نیازمند دیگران باشم، دستم پیش این و آن بخواهد دراز بشود. کفایت باشد، و به آن رازی باشم.

بنابراین یک معنای «تَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ» هم این است. این هم معنای بدی نیست، مثل معنای قبلی اوج ندارد، معنای قبلی خیلی کامل است، پروپیمان و رفیع است، اما این معنای دوم تنزل دارد، مثلاً بخواهیم خیلی پایین بیاییم و بگوییم ما از آن بحث باطنی و استغناء روحی و معنوی و اینها بیاییم پایین تر چه می شود؟ می گویند همین مقداری که لازم داریم را داشته باشم. این مقدار از کفایت را داشته باشم، این هم یک معنا است. چرا معنای دوم را من این جا

آن مقداری که در زندگی ام لازم است و نیازهای جاری زندگی ام را کفایت می کند، به آن اندازه مفتخر کن. مثلاً من چه مقدار از مسکن را لازم دارم؟ داشته باشم. چه مقدار از مرکب لازم دارم؟ برای این که هم کارم در دنیا راه بیفتد، در زندگی ام، شخصیت ام حفظ بشود، دستم پیش دیگران دراز نباشد. چه مقدار از لباس؟ چه مقدار از غذا؟ خودم و کسانی که واجب النفقة من هستند، چه مقدار لازم دارند؟ خدایا این را برای من تأمین کن؛ «تَوَجَّحْنِي بِالْكَفَايَةِ». یک معنایش هم این است.

این هم مثل یک تاجی می ماند، چون اگر کسی این مقدار را داشته باشد شخصیت او صیانت می شود. گویا یک تاج شرفی روی سرش هست که نخواهد دستش پیش این و آن دراز باشد. این هم یک معنا است، این معنا هم از جمله امام

«کتابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»^۸ چه مطلب عالی است، فرمود قرآن است، «کتابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ» این کتاب مبارک است، یعنی در زندگی انسان‌ها سفره برکت خدا است، باب برکت است، که اگر به آن ملحق بشوید به فکر شما برکت می‌دهد، به ذکر شما برکت می‌دهد، به جان شما، به روح شما برکت می‌دهد، به جسم شما برکت می‌دهد، به زیست مادی شما برکت می‌دهد، به زندگی آخرتی شما برکت می‌دهد، وجود شما را وجود مبارکی می‌کند، این قرآن است. «کتابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ» این کتاب، کتاب مبارکی است.

حالا من خدا که این را برای شما فرستادم چه توقعی از شما دارم؟ این سفره را که برای شما گشودم؟ که مواجهه شما با کتاب من یک مواجهه

۸ آیه ۲۹ سوره مبارکه ص

ترجیح نمی‌دهم، معنای اول را ترجیح می‌دهم؟ به خاطر این که معنای دوم را حضرت بعد می‌آورند، بعدا در همان کلماتی که گفتم یازده تغییر اقتصادی است که یکی‌اش هم همین است، اخلاق اقتصادی است. آن بعداً می‌آید، راجع به آن، حضرت توضیح می‌دهند، آن‌ها را درخواست می‌کنند، لذا بهتر است که ما همان معنای اول را داشته باشیم.

تدبّر در آیات قرآن، از واجبات مسلمانی است

من همین جا با اجازه‌تان یک یادآوری هم بکنم که خیلی لذت‌بخش است. از کلمه کفایتی که حضرت این جا آوردند ما یک مراجعه‌ای بکنیم به محضر قرآن کریم، یک تشریفی پیدا کنیم. آیاتی که امشب برای شما تلاوت کردند، آخرین آیه را خاطرتان هست، چقدر قشنگ بود

یادتان هست من این را قبلاً برای شما مفصل مباحثه کردم. فکر می‌کنم یک سال و خرده‌ای هم طول کشید. دعای چهل و یکم بود که در باره ختم قرآن بود. «کتابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ» آن وقت می‌دانید همین کلمه «الیک» چقدر در آن حرف هست، در خود «کتاب»، «انزله»، «الیک»، «مبارک» این‌ها همه‌اش جای تدبیر دارد. بعد فرمود «لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ» این‌ها قدر بدانند، در آیات قرآن تدبیر کنند. بعد فرمود «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» امکانی را فراهم کردیم که صاحبان خرد، آن‌هایی که اولوا الالباب هستند، آن‌هایی که خردمندانه با قرآن مواجه می‌شوند بتوانند از حقایقی که در این کتاب مبارک هست و از برکت این کتاب، بتوانند بهره بگیرند «وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ» چقدر این آیه زیبا است.

ظاهری سطحی و سرسری نباشد که یا اصلاً مراجعه نکنید، یا اگر مراجعه می‌کنید گاهی خیلی کم و یا اگر مراجعه می‌کنید مراجعه شما ظاهری باشد، مثلاً بخواهید فقط همین الفاظش را بخوانید. نه، «لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ» خیلی تعبیر عالی است، «لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ» تا در آیات او عمیق بشوند، تدبیر کنند، اندیشه‌شان را به محضر قرآن بیاورند، ژرف‌یاب باشند، سعی کنند زیبایی‌ها و اسرار و معانی و حقایق و لطایف و معانی آیات قرآنی را استخراج کنند، این از یک مراجعه ظاهری به دست نمی‌آید، «لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ» ما مأمور هستیم. از واجبات مسلمانی، تدبیر در آیات قرآن است. واجب است، «لِيَذَّبَرُوا آيَاتِهِ» یعنی بیایند تدبیر کنند، از جمله در باره همین آیه تدبیر کنند. شما همین آیه را نگاه کنید «کتاب» چقدر این کلمه «کتاب» خودش زیبا است.

مسأله‌ی کفایت در قرآن کریم

حالا ببینید ما این کلمه کفایتی را که امام سجاد (علیه‌السلام) این جا آورده است، این را بگیریم برویم به محضر قرآن، ببینید چه خبر است. وقتی می‌روید به محضر قرآن کریم، نقطه شروع آن کجاست؟ وقتی رفتید به محضر قرآن، نقطه آغازش این است که به شما می‌گوید کافی علی الاطلاق خدای متعال است و حضرت حق تبارک و تعالی در کتاب خودش با نام هو الکافی، در چشم و عقل و دل انسان مؤمن تجلی می‌کند، الکافی، با نام کافی می‌درخشد. حالا بروید ببینید چه خبر است، یک جاهایی که تصریح می‌کند دیدید چقدر دلبری می‌کند. یک فهرستی از آیات دارید، می‌گوید حواصی‌تان هست «وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا» چند آیه است، یکی هم نیست. «وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَكِيلًا» یکی جا هم نگفته، «وَ كَفَى بِاللّٰهِ

شهِيدًا» متعدد است. «كَفَى اللّٰهُ شهِيدًا». «كَفَى بِاللّٰهِ حَسِيبًا»، خیلی عالی است، مخصوصاً برای رزمنده‌ها «وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا» پشت سر هم است «وَ كَفَى بِاللّٰهِ نَصِيرًا»^۹ این کفایت آن کفایتی است که وقتی انسان مؤمن به آن از جهت قلبی و روحی و باطنی می‌رسد، در سخت‌ترین صحنه‌های نبرد هیچ کم نمی‌آورد. «وَ كَفَى بِاللّٰهِ وَلِيًّا وَ كَفَى بِاللّٰهِ نَصِيرًا» یعنی هیچ کم نمی‌آورد. به حسب ظاهر وقتی مجاهد مؤمن فی سبیل‌الله با سخت‌ترین دشمنان، با مسلح‌ترین دشمنان، با قوی‌ترین دشمنان روبرو می‌شود هیچ کم نمی‌آورد. این به برکت توحید است.

یحیی سنوار؛ برآیند تربیت در پرتو قرآن کریم

آن وقت از دل آن یک یحیی سنوار درمی‌آید، از کوجه

۹ آیه ۴۵ سوره مبارکه نساء

رسیده است. یکی، دو تا، ده تا. یادتان هست راجع به اسماعیل هنيهه بود که حوالی هشتاد نفر از خاندان‌شان را به شهادت رساندند، فرزند و نوه و این‌ها بگیر برو جلو، این چنین هستند. حالا همه این‌ها در سخت‌ترین شرایط این بمب‌های عجیب و غریب به سرشان ریخته می‌شود، یک جمله می‌گویند، «حسبنا الله و نعم الوکیل» چون آن‌جا می‌گوید «کفی بالله وکیلا» یعنی شما وقتی خدا را دارید چیزی کم ندارید، حافظ شما خدا است. تازه لحظه‌ای که شهید می‌شوید آغاز سعادت و خوشبختی شما است، شما تازه می‌روید در آغوش لطف خداوند، مهر خداوند، کرم خداوند، آن‌ها که البته سعادت است، احدی الحسین است. این صهیونیست‌های تبهکار را بزیند نابود کنید، زمین گیر کنید، حیثیت‌شان را بر باد بدهید خوشبخت هستید، بزیند شما

پس کوچه‌های خان یونس، در یک خانواده آواره و دربدر، در پرتو تربیت قرآنی یک یحیی سنواری به دست می‌آید که می‌شود باعث افتخار همه مجاهدین. این یحیی سنوار می‌شود آن شخصیتی که حقیقتاً اسطوره است در جهاد با سرسخت‌ترین دشمنان خدا و چنان آن‌ها را به چالش کشید که آقا تعبیر کردند گفتند چه سلیلی به آن‌ها زده است، با طراحی طوفان الاقصی دمار از روزگار شیاطین درآورده است، می‌بینید چه حیثیتی از این‌ها را بر باد فنا داد. این می‌شود یحیی سنوار. «کفی بالله وکیلا و کفی بالله نصیراً»^{۱۰} آموزش‌های قرآنی‌شان را دیدید؟ هر اتفاقی هم که می‌افتد؛ بچه‌هایشان را می‌کشند، کودکان‌شان را آن‌طور جلوی چشم‌شان پریپر می‌کنند. چون خانواده هر کدام از این‌ها هم به شهادت

می‌گویند زکی. این اسمش را که می‌آوری می‌گویند زکی. یک بازی کودکانه درست کردند برای چاییدن اندیشه‌ها و افکار، یک پوسته خوشگل برای آن درست کردند ولی عمقش حداقلش بی‌خاصیتی است، ولی دقیق‌تر بشوید می‌بینید یک فریب است، نه فقط بی‌خاصیتی است، بلکه یک فریب است. آن از دادگاه لاهه‌شان، آن از بساطشان. دارند جلوی چشم ملت‌های جهان این چنین خانواده‌های بی‌پناه و مظلوم را می‌کشند و دربدر می‌کنند و نسل‌کشی راه می‌اندازند، هیچ خاصیتی از آن‌ها بر نمی‌آید.

آن وقت رزمنده‌های مقاومت می‌گویند «حسبنا الله و نعم الوکیل» بالای سر بچه‌هایشان، بالای سر آن جنازه‌های عزیزان‌شان، «حسبنا الله و نعم الوکیل»، می‌گویند وکیل ما اوست، وکیل ما سازمان ملل

را، بکشند شما را، شهیدتان هم کنند باز هم خوشبخت هستید، سعادت‌مند هستید. «کفی بالله وکیلاً» وکیل شما خدا است. این‌ها می‌گویند «حسبنا الله و نعم الوکیل» می‌گویند خدا برای ما کافی است، ما کسی دیگر را نمی‌خواهیم.

می‌دانید کیفیت‌تر از صهیونیست‌ها آمریکایی‌ها هستند، کیفیت‌تر از این‌ها، خبیث‌تر از این‌ها، ملعون‌تر از این‌ها آن اصل ریشه شجره خبیثه، شیطان بزرگ آمریکا است. «حسبنا الله و نعم الوکیل» آن وقت آن‌ها که تکلیف‌شان معلوم است، این جامعه جهانی و... دیدید یک اصطلاحاتی که تبدیل شده به یک اصطلاحات فوق مسخره، یعنی این نشست و برخاست سازمان ملل متحد در حد یک بازی کودکانه هم نیست، سازمان ملل متحد را اگر بدهید دست بچه محله‌ها

سرش است، زیر بمباران، تاج کفایت روی سرش است. این «تَوْجَنِي بِالْكَفَايَةِ» در باره این مؤمنین مقاوم مستجاب شده است، هیچ احتیاجی به کسی ندارند، اصلاً نگاه نمی‌کنند. «وَ كَفَى بِاللَّهِ لِيَا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا» آن وقت این قدرت روحی، دنیا را به اعجاب آورده است، حقیقتاً شگفت است.

جمالِ نهران، در جلال آیه‌ای قرآنی

پس این هم یک رهیافت قرآنی است، این اولش است، بعد که شما مراجعه می‌کنید می‌رود جلوتر، می‌رود تا «كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ»^{۱۱}، جلوترش هم یک جمله خیلی خطرناک دارد. البته هم خطرناک است، هم ته‌تاهش باز امیدبخش است. آن جمله این است «وَ كَفَى بِرَبِّكَ

و نمی‌دانم فلان و فلان قدرت و این‌ها نیستند، از آن‌ها که کاری بر نمی‌آید. ما با خدای متعال معامله می‌کنیم، لذا می‌بینید هیچ کم نمی‌آورند. حالا مجاهدین‌شان چقدر قوی هستند که یک وقت برای شما گفتم. این‌ها یک چنین شیربچه‌هایی هستند که توانستند واقعا تاریخ را عوض کنند، این‌ها با مقاومت‌شان، با قدرت روحی‌شان، با ابتکارات‌شان، تاریخ را دوباره نوشتند.

خلاصه «وَ كَفَى بِاللَّهِ لِيَا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا» می‌گویند خدا کافی است، بقیه دیگر چه کاره هستند؟ آن وقت شما در دعای جوشن کبیر که خیلی زیبا است می‌گویید «یا کافی من استکفاه» اگر کسی از تو کفایت بخواهد تو او را کفایت می‌کنی. از جهت روحی در سخت‌ترین شرایط باشد، تاج کفایت روی

لذا ان شاءالله با لطفش از بندگان‌ش کفایت می‌کند. ما که امیدمان همین است، این هم البته آن جمال نهان در جلال این آیه عجیبی بود که برای شما خواندم.

«إِلَهِي بِحَقِّ مَنْ نَجَاكَ وَ بِحَقِّ مَنْ دَعَاكَ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ تَفْضِيلَ عَلَيَّ فَقَرَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْغِنَاءِ وَ الثَّرْوَةِ وَ عَلَيَّ مَرْضَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالشِّفَاءِ وَ الصَّحَّةِ وَ عَلَيَّ أَحْيَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِاللِّطْفِ وَ الْكِرَمِ وَ عَلَيَّ أَمْوَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالْمَغْفِرَةِ وَ الرَّحْمَةِ وَ عَلَيَّ غُرَبَاءِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ بِالرَّدِّ إِلَى أَوْطَانِهِمْ سَالِمِينَ غَانِمِينَ بِمُحَمَّدٍ وَ إِلَيْهِ أَجْمَعِينَ.»

پروردگارا بر ظهور مولایمان تعجیل بفرما، قلب مقدسش را از ما راضی بفرما، ما را مشمول دعای آن حضرت قرار بده، ما را از اشراق و امدادهای

بذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا»^{۱۲} لازم نیست کسی بداند که تو چه کردی. این که او می‌داند کافی است، لازم نیست کسی بداند «وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا» او باخبر است، او دیده بنده‌هایش چه کارهایی انجام داده‌اند، یعنی خودتان را جمع کنید، لازم نیست دیگران بدانند، دیگران باخبر باشند. او که بداند کافی است، چون شاهد اوست، حاکم اوست، قاضی هم خودش است. او که می‌داند، حالا دیگران می‌خواهند بدانند می‌خواهند ندانند. این جلالش است، جمالش هم این است که «وَ كَفَى بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ...» چون لطیف گفته است، «بذُنُوبِ عِبَادِهِ خَيْرًا بَصِيرًا» یعنی او خودش ستار است، غفار است، کریم است، بنده‌های او ضعیف هستند، بیچاره هستند. خودش می‌داند این‌ها چقدر ضعیف هستند.

محمد به آن‌ها شفا کرامت بفرما. قسمت می‌دهیم به حقیقت محمد و آل محمد، وقایع اخیر را جزء مقدمات ظهور قرار بده. شهدای این راه را با پیامبر اعظم و با اولیاء خودت محشور بفرما. ارواح مطهرشان را، روح امام راحل، شهداء، شهدای هفت تیر، این شهدای عزیز که مجاور حرم‌شان هستیم، همه و همه، حاج قاسم عزیزمان، سید حسن نصرالله بزرگ، یحیی سنوار عزیز، هنیه بزرگ، همه‌شان را از مجلس ما با صلوات و با فاتحه‌ای شاد بفرما.

«اللهم صل علی محمد و آل محمد».

باطنی و هدایت‌های معنوی آن حضرت بهره‌مند کن، قسمت می‌دهیم به حق محمد و آل محمد و به دعای مستجاب امام زمان عزیز رهبرمان را، نائب بزرگوارش را برای ما حفظ بفرما. عزت روزافزون کرامت بفرما، قسمت می‌دهیم به حق خود امام عصر (علیه‌السلام) موانع ظهورش را مرتفع بفرما. ما را جزء عوامل راه ظهورش و شهیدان راه ظهورش قرار بده. قسمت می‌دهیم به حق محمد و آل محمد به دعای مستجاب آن حضرت نصرت و یاری مخصوص خودت را شامل حال مجاهدان راه خودت در فلسطین، در غزه، در کرانه باختری، در یمن، در لبنان، در سوریه و در سایر بلاد، نصرت و ویژه خودت را شامل حال همه‌شان بفرما. مجروحین‌شان، جانبازان‌شان را مخصوصاً عزیزانی که در لبنان، در فلسطین، در غزه، قسمت می‌دهیم به حق محمد و آل





افق‌ها؛ درنگی بر مسئله‌تعلیم و تربیت

OfoghHa.ir © سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۴۸۵۹۵۹

۲ شنبه‌ها

از ساعت ۱۸ الی ۱۹:۳۰
(۶ ماه اول سال)



تهران، خیابان سرچشمه
مجتمع فرهنگی شهدای هفتم تیر